**شمه ای از فضائل وسيره فردى امام سجاد (علیه السلام)**

**نويسنده:سيد على اكبر قريشى**

**عبادت امام سجاد(علیه السلام)اززبان امام صادق(علیه السلام)‌**

**1- روزى امام صادق (علیه السلام) از اميرالمؤمنين صلوات الله عليه ذكرى به ميان آورد و او را تعريف كرد و فرمود: به خدا قسم على بن ابيطالب لقمه حرامى در دنيا نخورد تا از دنيا رفت. و هيچ وقت دو كار براى او پيش نيامد كه خدا از آنها راضى بود مگر آن كه سخت‌ترين آن دو را انتخاب نمود.**

**و هيچ گرفتارى براى رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پيش نيامد مگر آنكه براى رفع آن، على بن ابيطالب را خواست زيرا كه به او اعتماد داشت .**

**و هيچ كس از اين امت طاقت عمل رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نياورد مگر على بن ابيطالب (علیه السلام)، و آنگاه كه كارى انجام مى‌داد خود را ميان بهشت و جهنم مى‌ديد، ثواب خدا را اميد داشت و از عقابش مى‌ترسيد.**

**هزار بنده آزاد كرد كه در آزادى آنها رضاى خدا را مى‌خواست و همه آنها را با زحمت دست و عرق پيشانى خريده بود.**

**او به خانواده خويش روغن زيتون، سركه و خرمان مى‌داد (و خود نان جو مى‌خورد).**

**لباسش جز از كرباس نبود و اگر آستينش بلند بود، قيچى مى‌خواست و اضافه آن را مى‌بريد، از فرزندان و خانواده‌اش در لباس و فقه على بن الحسين از همه به او شبيه‌تر بود.**

**روزى ابو جعفر امام باقر (علیه السلام)، پسرش وارد محضر او شد، ديد از عبادت به حالى رسيده كه كسى به حال او نرسيده است، رنگش از كثرت بيدارى زرد شده، چشمانش از كثرت گريه جراحت سفيدى درآورده، پيشانيش از كثرت سجده مجروح گشته، بينيش از كثرت سجده پينه بسته و ساقها و پاهايش از كثرت ايستادن در نماز ورم كرده بود.**

**ابوجعفر (علیه السلام) فرمود: از ديدن حالش خوددارى نتوانسته و به گريه افتادم ، ديدم او به فكر فرو رفته است، بعد از كمى به من متوجه شد و فرمود: پسر عزيزم بعضى از آن جزوه‌ها را كه عبادت جدّت على بن ابيطالب در آنها نوشته شده بود به من بده آنها را به محضرش آوردم مقدار كمى خواند، بعد به حالت ناراحتى به زمين گذاشت و فرمود: «من يَقْوى على عبادة علىّ (علیه السلام)» كى مى‌تواند مانند على بن ابيطالب عبادت و تهجد داشته باشد .1**

**فياض**

**‎ 2- عبدالله بن موسى از جدش نقل كرده: مادرم فاطمه بنت الحسين (علیه السلام) مرا امر مى‌كرد تا محضر دائيم على بن الحسين (علیه السلام) باشم، من هيچ وقت محضر او نرفتم مگر آن كه با خير و فايده‌اى بيرون آمدم يا خشيت و خوفى از خدا در قلب من پيدا شد از آن خشيتى كه در او مى‌ديدم و يا علمى كه از وى استفاده كردم .2**

**توشه سفر آخرت**

**3- ابن شهاب زهرى در شبى سرد و بارانى آن حضرت را در مدينه ديد كه آردى بر دوش مى‌كشد، گفت: يابن رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) اين چيست؟ امام فرمود: سفرى دارم، براى آن توشه‌اى آماده كرده‌ام، مى‌خواهم در جاى محفوظى بگذارم كه وقت رفتن با من باشد.**

**گفت: يابن رسول الله! بديد غلام من آن را بردارد ،امام راضى نشد. گفت: پس بدهيد من به جائى كه مى‌خواهيد ببرم و شما زحمت نكشيد. امام فرمود: نه، مى‌خواهم آنچه را كه در سفر به من يارى مى‌كند و وارد شدنم را به آنجاكه وارد مى‌شوم نيكو مى‌گرداند خودم ببرم و اضافه كرد: زهرى! تو را به خدا پى كار خودت برو و مرا به حال خودم واگذار.**

**ابن شهاب گويد: بعد از چندى آن حضرت را ديدم كه به سفر نرفته است. گفتم: يابن رسول الله! اثرى از سفر در شما نمى‌بينم؟! فرمود: سفرم آن نيست كه تو گمان كردى بلكه نظرم سفر مرگ بود و براى آن آماده مى‌شدم، آماده شدن براى مرگ، دورى از حرام و احسان در راه خير است. «قال بلى يا زُهْرىّ ليس هو كما ظننت ولكنّه الموت و له اَستعِدّ، انّما الاستعداد للموت تَجنّب اِلحرام و بذلُ الندّى فى الخير» 3.**

**دعا براىمختار**

**4- وقتى كه ابراهيم پسر مالك اشتر، عبيدالله بن زياد لعين را در كنار رودخانه «خاذر» كشت، سر او و سرهاى ديگران را پيش مختار بن ابى عبيده فرستاد. مختار سر ابن زياد را به محضر محمد حنفيه و امام سجاد (علیه السلام) فرستاد، سر عبيدالله را وقتى محضر امام آوردند كه طعام ميل مى‌فرمود. فرمود: وقتى كه مرا در كوفه به مجلس ابن زياد آوردند او طعام مى‌خورد و سر بريده پدرم در كنار او بود.**

**گفتم: خدايا! مرا نميران تا سر ابن زياد را بوقت طعام خوردن پيش من آورند، خدا را حمد مى‌كنم كه دعاى مرا اجابت فرمود، بعد گفت: سر ابن زياد را بدور اندازند و در روايت ابن نما آمده كه امام سجده شكر كرد و فرمود: «الحمد لله الذى اَدركَ لى ثارى من عدوّى و جزى اللّه المختار خيراً» 4.**

**عفو وگذشت**

**5- هشام بن اسماعيل بن هشام كه از طرف عبدالملك بن مروان حاكم مدينه بود با اهل بيت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بد بود و امام سجاد (علیه السلام) را بسيار اذيت مى‌كرد، چون پس از عبدالملك بن مروان او از حكومت مدينه عزل شد، وليدبن عبدالملك دستور داد او را در يك محل عمومى نگاه داشته و ندا كردند هر كه از وى شكايتى و يا در گردن وى حقى دارد بيايد و دادخواهى كند.**

**او گفت: از هيچ كس ترسى ندارم جز على بن الحسين كه به او اذيت كرده‌ام امام صلوات الله عليه بر او گذشت كه او را كنار خانه مروان نگاه داشته بودند، او به امام سلام كرد، حضرت به خواص خويش فرموده بود به وى متعرض نشوند آنگاه امام نه تنها متعرض او نشد، بلكه به وى پيغام فرستاد، اگر به مال احتياج دارى بگو ما قدرت دادن آن را داريم و از من و كسان من خاطر جمع باش.**

**هشام بعد از دانستن اين مطلب فرياد كشيد: «الله اعلم حيث يجعل رسالته» ابن سعد در طبقات از عبدالله پسر امام (علیه السلام) نقل كرده چون هشام بن اسماعيل معزول شد،... پدرم ما را جمع كرد و فرمود: اين مرد عزل شده و دستور داده‌اند كه او را بر سر راه نگاه دارند تا هر كه شكايت دارد از وى دادخواهى بكند كسى از شما متعرض او نشود.**

**گفتم: پدرجان! چرا نكنيم به خدا خاطره‌هاى تلخى از او داريم، چنين روزى را آرزو مى‌كرديم؟! فرمود: پسر عزيزم!**

**او را به خدا واگذاريم. عبدالله گويد: به خدا قسم كسى از آل حسين (علیه السلام) متعرض او نشد تا كارش به پايان رسيد .5**

**ناگفته نماند: عادت اهل بيت (علیه السلام) آن بود كه به افتاده متعرض نمى‌شدند.**

**عظمت خداوند درنظر امام سجاد(علیه السلام)**

**6- ابوبصير گويد: امام باقر (علیه السلام) فرمود: پدرم زنى داشت كه از خوارج بود ...6 يكى از غلامان آن حضرت به وى گفت: يابن رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)! در خانه شما زنى است كه از جدت على بن ابيطالب بيزارى مى‌كند؟ پدرم او را طلاق داد.**

**او پيش امير مدينه رفت و شكايت كرد كه على بن الحسين مهريه مرا نمى‌دهد امير مدينه به پدرم گفت: يا على بن الحسين! يا بايد سوگند بخوريد كه صداق او را داده‌ايد و يا بايد مهريه‌اش را بدهيد.**

**امام فرمود: پسرم! برخيز و براى اين زن چهار صد دينار بياور، گفتم: پدرجان فدايت شوم مگر شما به حق نيستيد؟!! فرمود: بلى ولى من خدا را بزرگتر از آن مى‌دانم كه براى پول به او قسم بخورم: «فقلت له يا ابة جُعلت فداك اَلستَ مُحّقاً؟ فقال لى: بلى يا بنى ولكنّى اَجللتُ الله ان احلف به يمين صبر» .7 آرى اين مطالب تا اعماق روح انسان اثر مى‌كند.**

**بيست سال گريه**

**7- امام سجاد صلوات الله عليه بر مصيبت پدرش بيست سال گريست. هيچ وقت طعامى به محضر او نياوردند مگر آن كه چشمهايش پر از اشك گرديد، روزى يكى از غلامانش گفت: يابن رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) آيا وقت تمام شدن غصه‌ات نرسيد؟! «اما آن لحزنك ان ينقضى»؟! امام فرمود: واى بر تو، يعقوب پيامبر دوازده پسر داشت، خداوند يكى را از پيش او برد، چشمهايش از كثرت گريه سفيد و نابينا گرديد، موى سرش سفيد شد، پشتش خم گرديد، با آن كه پسرش در دنيا زنده بود.**

**اما من با دو چشمم ديدم كه پدرم و برادرم و عموهايم و هفده نفر از خانواده‌ام همه در كنار من به خون غلطيده بودند. چطور اندوه من تمام شود؟! «و يحك انّ يعقوب النّبى (علیه السلام) كان له اِثنى عشر ابنا فغيّبَ اللّه واحداً منهم فابيضّت عيناه من كثرة بكائه عليه و شاَب رأسه من الحزن وَاْحدَوَْدَب ظَهرُه من الغمّ و كان ابنه حيّاً فى الدنيا و انا نظرت الى ابى و اخى و عمّى و سبعة عشر من اهل بيتى مقتولين حولى فكيف ينقضى حزنى» 8.**

**بزرگواى وكرامت**

**8- زمخشرى در ربيع الابرار نقل كرده: چون يزيدبن معاويه مسلم بن عقبه را به جنگ اهل مدينه فرستاد و گفت: پس از شكست آنان، زنانشان بر سپاهيان شام مباح است (ولى به وى سفارش كرد كه متعرض امام سجاد (علیه السلام) نشود) على بن الحسين (علیه السلام) در آن ماجراى شوم، چهار صد زن را با فرزندانشان و حشمشان تكفّل فرمود، و آنها را با خانواده خود قرار داد و تا لشكريان مسلم در مدينه بودند آنها را اطعام كرد، يكى از آن زنان قسم خورد كه در خانه پدرش و مادرش آن احترام را نديده است كه از آن حضرت ديد .9**

**اين بود قطره‌اى از درياى فضائل سيدالساجدين صلوات الله عليه كه براى نمونه نقل شد.**

**مناجات طى الارض‌**

**9- حمادبن حبيب كوفى مى‌گويد: در راه مكه در منزلى به نام «زباله» از قافله كنار ماندم، غريب و ناشناس در بيابانى سرگردان گرديدم، چون شب فرا رسيد بالاى درخت بلندى رفتم تا از خطر محفوظ مانم و آنگاه كه تاريكى كامل شد، جوانى را ديدم مى‌آيد، لباسهاى سفيدى بر تن داشت و بوى مشك از او به مشام مى‌رسيد.**

**آنچه توانستم خود را مخفى كردم تا اصلاً متوجه من نشود، ديدم آماده نماز شد و ايستاد و مى‌گفت: «يا من حاز كلّ شى‌ءٍ ملكوتاً و قهر كلّ شى‌ءٍ جبروتاً أَولِج قلبى فرحَ إلاقبال عليك و ألحقنى بميدان المطيعين لك».**

**اى خدايى كه حكومت تو به همه كاينات احاطه كرده و قدرت تو بر همه موجودات غلبه نموده است، شادى روبرو شدن با تو را به قلب من داخل فرما و مرا به ميدان اطاعت كنند گانت وارد كن.**

**آنگاه شروع به نماز كرد، چون اعضايش آرام و حركاتش ساكن شد، آهسته از درخت پايين آمدم، ديدم در آن جا چشمه آبى هست، من نيز وضو گرفته پشت سرش ايستادم، در نظرم محرابى نمايان شد گويى در همان وقت ممثل شده بود، او به هر آيه‌اى كه مى‌رسيد و در آن وعده رحمت با عذاب بود با ناله و انين آن را تكرار مى‌كرد و چون ظلمت شب شروع به رفتن كرد، ايستاد و چنين مى‌گفت:**

**«يا من قصده الضالّون فاصابوه مرشداً و أمّه الخائفون فوجدوه مَعقِلاً و لجأ اليه العابدون فوجدوه مَوئلاً، مَتى راحة من نصب لغيرك بدنه و مَتى فرح من قصد سواك بنيّته الهى قدتقشّع الظّلام و لم اقض من خدمتك و طراً و لا من حياض مناجاتك صدراً، صل على محمد و آله و افعل بى اولى الامرين بك يا ارحم الراحمين».**

**اى آن كه گمراهان او را قصد كرده و يافته‌اند كه راهنماست و خائفان او را اميد داشته و ديده‌اند كه ايمن دهنده است و بندگان به او پناه برده و ديده‌اند كه محل پناه است، كِى راحت خواهد شد آن كه بدن خويش را براى غير تو به زحمت انداخته و كى شاد خواهد شد آن كه در نيّتش غير تو را قصد كرده است. الهى ظلمت شب با آمدن صبح شكافته شد حال آن كه من از عبادت تو كامى نبرده‌ام و از حوضهاى مناجات تو سينه‌اى پر ننموده‌ام، بر محمد و آل محمد صلوات فرست و با من از رحمت و غضب، آنرا كن كه بر تو سزاوارتر است اى ارحم الراحمين.**

**حماد گويد: ترسيدم كه برود و ندانم كيست، به او چسبيدم و گفتم: تو را قسم مى‌دهم به خدايى كه خستگى رنج را از تو برده و لذت خوف و عبادت را به تو ارزانى داشته است، از تو بر من رحمت و رأفتى برسد، من راه را گم كرده و از قافله درمانده‌ام، فرمود: اگر توكلت راست باشد گمراه نمى‌شوى، با من بيا و دنبال من باش، چون به زير آن درخت رسيد، دست مرا گرفت، گمان كردم كه زمين زير پاى من كشيده مى‌شود، چون هوا روشن شد فرمود: تو را بشارت باد كه اينجا مكه است، من صداى اهل آنجا را شنيده و حاجيان را ديدم.**

**به او گفتم: تو را قسم مى‌دهم به خدايى كه رحمت او را در روز قيامت و روز احتياج اميد دارى تو كيستى؟ فرمود: حالا كه قسم دادى مى‌گويم، من على بن الحسين بن على بن ابيطالبم. 10**

**حماد بن حبيب كوفى بنا بر نقل رجال شيخ از اصحاب امام صادق (علیه السلام) است، جريان طى الارض يكى از واقعيات و از مصاديق ولايت تكوينى است و در سوره نمل آيه «و قال الذى عنده علم من الكتاب...»: 40 نقل شده كه آصف بن برخيا وزير سليمان، تخت ملكه سبأ را نزد سليمان آورد و در حالات امام جواد (علیه السلام) نظير آن آمده است.**

**امام (علیه السلام) و طاووس يمانى‌**

**10- طاووس يمانى مى‌گويد: در مكه در «حجر اسماعيل» بودم ديدم مردى مشغول نماز است، دقت كردم متوجه شدم كه على بن الحسين (امام سجاد(علیه السلام)) است، پيش خود گفتم: اى نفس! اين مرد نيكوكارى از اهل بيت رسالت است و الله دعاى او را غنيمت شمرده و خواهم ديد چه دعايى مى‌كند؟ چون از نماز فارغ شد دست به دعا برداشت و مى‌گفت:**

**«سَيّدى سَيّدى هذه يداى قدمددتهما اليك بالذنوب مملوّةٌ و عيناى بالرّجاء ممدودة و حقّ لمن دعاك بالندم تّذللاً ان تُجيبه بالكرم تفضّلاً».**

**اى خدا، آقاى من، آقاى من، اين دو دست من است كه پر از گناهان به درگاه تو بلند كردم و دو چشمانم به اميد به درگاه تو باز شده است، سزاوار است با بزرگوارى و تفضّل كسى را كه با تذلّل و فروتنى تو را مى‌خواند جواب بدهى. مولاى من! آيا مرا از اهل شقاوت آفريده‌اى تا بر حال خويش پيوسته گريه كنم، يا از اهل سعادت آفريده‌اى تا به اميدك بشارت دهم .**

**مولاى من! آيا براى عمودهاى آتشين جهنم اعضا مرا خلق كرده‌اى؟! يا براى نوشيدن آب جوشان آتش، روده‌هاى مرا به وجود آورده‌اى؟**

**مولاى من! اگر بنده‌اى مى‌توانست از مولاى خود فرار كند، من اوّلين فرار كنندگان از تو بودم اما مى‌دانم كه از چنگ تو فرار نتوانم .**

**سيد من! اگر مى‌دانستم كه عذاب من بر حكومت تو مى‌افزايد از تو براى عذاب صبر مى‌خواستم ولى مى‌دانم كه اطاعت طاعتگران بر حكومت تو اضافه نمى‌كند و گناه گناهكاران از حكومتت نمى‌كاهد.**

**مولاى من! من كيستم؟ موقعيت من كدام است؟ با بزرگوارى خود مرا ببخش، با پرده پوشى خود بزرگم كن، و با آقايى خود از ملامت من درگذر.**

**«إلهى و سيّدى ارْحمنى مَصُروعاً على الفراش تَقَلّبنى اَيدى اَحِبّتى و ارحمنى مطروحاً على المُغتسل يَغْسلنى صالحٌ جيرتى و ارْحمنى محمولاً قد تَناول الاقرباءُ اَطراف جَنازتى و ارحم فى ذلك البيت الظّلْم وَحْشتى و غُربتى و وحدتى».**

**معبود من، مولاى من، رحم كن مرا آن وقت كه در بستر مرگ افتاده باشم و دوستانم مرا رو به قبله كنند، رحم كن بر من آن وقت كه در غسلگاه انداخته شوم و همسايگان نيكوكارم مرا غسل دهند، رحم كن بر من آنگاه كه بالاى دست تشييع كنندگان حمل مى‌شوم و خويشانم اطراف جنازه‌ام را گرفته‌اند، رحم كن بر وحشت من و غربت من و تنهائى من در آن قبر پر از ظلمت و تاريكى. 11**

**آنگاه گريست و گفت: سبحانك تو را گناه مى‌كنند كه گويا نمى‌بينى، حلم نشان مى‌دهى كه گويا به تو معصيت نكرده‌اند، با حسن معامله به بندگانت محبت مى‌كنى كه گويا تو به آنها محتاجى. حال آن كه مولاى من تو از آنها بى‌نيازى، سپس به سجده افتاد.**

**طاووس گويد: به كنار او آمدم، سرش را برداشته و بر زانوى خود گذاشتم، گريستم اشك چشمانم بر صورت او ريخت، برخاست و نشست و فرمود: اين كيست كه مرا از ياد خدايم مشغول كرد؟**

**گفتم: منم، طاووس يمانى، يابن رسول الله. اين ناله و بى تابى چيست؟ بايد ما چنين كنيم كه عاصى و جانى هستيم، پدرت حسين بن على، مادرت فاطمه زهرا و جدت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است، امام فرمود:**

**«هيهاتَ هيهاتَ يا طاووسُ دَعْ عنّى حديثَ اَبى و اَمّى و جدّى. خلق اللّه الجنةَ لمن اَطاعَه و اَحسَن و لو كان عبداً حبشّياً و خلق النّار لمن عصاه و لو كان ولداً قرشياً. اما سمعتَ قول اللّه تَعالى فاذا نُفَخ فى الصّور فلا اَنساب بَينهم ولا يَستاءَلُون واللّه لا ينفعك غدًا الاّ تَقدمةٌ تقدّمها من عمل صالح» 12.**

**هيهات، هيهات اى طاووس حديث و موضوع ، پدر، مادر ، جد من را كنار بگذار، خداوند بهشت را براى هر بنده اطاعت كننده و نيكوكار آفريده ولو غلام حبشى باشد و آتش را براى معصيتكار قرار داده ولو شخص قرشى (از خانواده بنى هاشم) باشد آيا كلام خدا را نشنيده‌اى كه فرموده: چون در صور دميده شود، نسبها آن روز در ميان مردم نيست و از انساب يكديگر سؤال نمى‌كنند، به خدا قسم روز قيامت به تو فايده نمى‌دهد مگر عملى كه از پيش فرستاده باشى.**

**ناگفته نماند: طاووس يمانى از فقها عامه است، بعضى او را شيعه دانسته‌اند ولى اين قول صحت ندارد.**

**امام سجاد (علیه السلام) و ثواب تعليم**

**11-امام حسن عسكرى (علیه السلام) فرمود: مردى پيش على بن الحسين (علیه السلام) آمد، مرد ديگرى را همراه خود آورده بود و مى‌گفت:**

**اين قاتل پدر من است، آن مرد به قتل اقرار كرد، امام فرمود: حكمش قصاص است و از آن مرد خواست كه از قاتل عفو كند تا خدا ثوابش را زياد نمايد، ولى ديد طرف به عفو راضى نيست .**

**امام به مدّعى گفت: ببين اگر اين قاتل، حقّى در گردن تو دارد به خاطر آن از حقّ قصاص درگذر. گفت: يا ابن رسول الله او بر من حقى دارد ولى به حدّى نمى‌رسد كه از خون پدرم درگذرم، امام فرمود: پس چه مى‌خواهى بكنى؟ گفت: مى‌خواهم قصاص بكنم ولى اگر بخواهد در مقابل حقّى كه بر من دارد با او به خونبها مصالحه مى‌كنم و عفو مى‌نمايم .**

**امام (علیه السلام) فرمود: او چه حقّى در گردن تو دارد؟ گفت: يابن رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) او توحيد خدا و نبوّت محمّد رسول اللّه (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامت على و امامان عليهم السلام را به من تلقين كرده و آموخته است .**

**امام با تعجب فرمود: آيا اين حق، به خون پدر تو كفايت نمى‌كند؟! آرى، والله اين با خون همه اهل زمين ، مگر انبيا و امامان زيرا با خون آنها چيزى برابرى نمى‌كند تا به خونبها قناعت شود، آن مرد جواب داد: آرى .**

**امام (علیه السلام) خطاب به قاتل گفت: آيا ثواب تعليم خود را به من مى‌دهى تا خونبهاى او را بدهم و از قتل خلاص شوى؟ گفت: يابن رسول الله من به آن ثواب محتاجم و شما از آن ثواب مستغنى هستيد چون گناهان من بزرگ است و گناه من ميان من و اين مقتول است نه پسرش .**

**امام فرمود: پس آماده شدن براى قصاص بر تو از گذشتن از ثواب خوشتر است؟ گفت: آرى. امام به ولى مقتول فرمود: بنده خدا ميان گناه اين شخص و نيكيش مقابله كن، او پدر تو را كشته و او را از لذّت زندگى و تو را از لذّت پدردارى محروم كرده كه اگر صبر كنى و تسليم باشى، پدرت در بهشت رفيق تو خواهد بود. از طرف ديگر به تو ايمان تلقين كرده و بدان جهت بهشت دائمى را بر تو واجب كرده و از عذاب دائمى خدا نجاتت داده است .**

**احسان او نسبت به تو چند برابر جنايتش است، اگر او را در مقابل احسانش عفو كنى براى تو و او حديثى از فضل جدّم رسول اللّه (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل خواهم كرد كه براى تو از دنيا و مافيها خوبتر است. و اگر عفو نكنى خونبها را خودم خواهم داد تا مصالحه كنى، آن وقت حديث را فقط به او خواهم گفت ولى طورى كن كه فيض اين حديث بهتر از دنيا و آخرت از تو فوت نشود.**

**جوان گفت: يابن رسول اللّه از خون پدرم گذشتم، خونبها و چيزى ديگرى هم نمى‌خواهم فقط رضاى خدا را خواستارم و خواستم درخواست شما را عمل كنم حديث را بيان فرماييد امام (علیه السلام) فرمود...13**

**امام صلوات الله عليه و ابن شهاب زُهْرى**

**12- ابن شهاب زهرى از طرف بنى اميه حكومت بعضى از مناطق را داشت، او مجرمى را تنبيه مى‌كرد، اتفاقاً او در زير تنبيه مرد، اين تصادف براى زهرى قابل پيش بينى نبود، از اين پيشامد چنان ضربه روحى خورد كه ديوانه شد و از شهر و ديار خارج شده مانند وحوش در غاها به سر مى‌بُرد، اين وضع نه سال طول كشيد.**

**امام سجاد صلوات الله عليه به زيارت حج تشريف برد، ابن شهاب را به مسجدالحرام آورده بودند (گويند: زبانش بند آمده بود) چون امام را ملاقات كرد حضرت از حال او پرسيد؟ در جواب گفت: مجرمى را تنبيه مى‌كردم در دست من كشته شد، اين حالت به من روى آورد.**

**امام (علیه السلام) فرمود: من از يأس از رحمت خدا بر تو، از گناهت بيشتر مى‌ترسم. زُهْرى گفت: چه كنم؟ امام فرمود: خونبهاى او را به خانواده‌اش بفرست، آن گاه به نزد خانواده‌ات و كارهاى دين خود برگرد،زهرى از اين چاره‌اى كه امام فرمود، پى به علاج گناه خويش برد و گفت: غصّه و گرفتارى مرا از بين بردى آقاى من، خدا داناتر است كه رسالت خويش را در كجا قرار دهد: «الله اعلم حيث يجعل رسالته» آنگاه به منزل خودش برگشت و از ملازمين امام (علیه السلام) شد و از اصحاب او به شمار مى‌آمد، از اين رو بعضى از بنى مروان به او گفت: اى زهرى پيامبرت چه كرد: »يا زهرى ما فعلَ نبّيك» مرادش على بن الحسين (علیه السلام) بود.14**

**زهرى همان محمد بن‌مسلم بن... شهاب بن زهرة بن كلاب فقيه مدنى است، در شيعه و سنى بودن او اختلاف هست به سفينة البحار ماده (زهر) رجوع شود، نقل است او كتابهاى خويش را در اطراف خود جمع مى‌كرد و مشغول مطالعه مى‌شد، زنش گفت: والله اين كتابها براى من از سه نفر «هوو» بدترند.**

**امام سجاده (علیه السلام) و فرزدق‌**

**13-هشام بن عبدالملك بن مروان به زيارت كعبه آمد و از كثرت ازدحام جماعت نتوانست دست به «حجر الاسود» برساند و آن را استلام كند، تختى براى او در مسجدالحرام گذاشتند، روى آن نشست، به طواف حجاج تماشا مى‌كرد، شاميان اطراف او را گرفته بودند.**

**در اين بين امام سجاد (علیه السلام) كه در طواف بود با قيافه نورانى و بوى خوش و پيشانى پينه بسته از كثرت سجده، آشكار شد، هر وقت اما به كنار حجرالاسود مى‌رسيد مردم به احترام او كنار مى‌كشيدند، آن حضرت با كمال اطمينان و وقار حجرالاسود را استلام و زيارت مى‌كرد.**

**مردى از شاميان خطاب به هشام گفت: يا اميرالمؤمنين! اين كيست كه مردم اين همه به او احترام مى‌گذارند؟ هشام گفت: نمى‌شناسم زيرا مى‌ترسيد كه اگر معرفى كند، اهل شام به امام علاقه‌مند شوند، فرزدق شاعر كه در آنجا حاضر بود، گفت: من او را مى‌شناسم، مرد شامى گفت: يا ابا فراس! او كيست؟ فرزدق مرتجلاً و بالبداهه با اين قصيده امام (علیه السلام) را معرفى كرد و گفت:**

**هذا الّذى تَعرف البطحاء وَ طأتَه**

**و البيت يعرفه و الحلّ و الحَرمُ‌**

**هذا ابن خير عبادالله كُلّهم**

**هذا التّقى النّقى الطّاهر العلمُ‌**

**هذا الّذى احمد المختار والدُه**

**صلّى عليه إلهى ماجرى القلمُ‌**

**لو يعلم الركن من قدجاء يَلُثمهُ**

**لخرّ يَلْثم منه ما وَطى‌ء القدمُ**

**هذا علىّ رسولُ اللّهِ والدُه‌**

**أمستْ بنور هداه تَهتدى الأممُ‌**

**هذا ابْنُ سيّدةُ النّسوان فاطمة**

**و ابنُ الوصىِ الذّى فى سيفه نَقمٌ‌**

**اذا رأتْه قريشُ قال قائلُها**

**الى مكارمَ هذا ينتهى الكرمُ**

**يكاد يمسكه عرفان راحتِه**

**ركنُ الحَطيم اذا ما جاء يَستلمُ**

**و ليس قولك من هذا بضائِره**

**العربُ تعرفُ من أنكرتَ و العجمُ‌**

**ما قال لاقَطّ الا فى تشهّده‌**

**لو لا التشهد كانت لاءهُ نَعمُ**

**هذا ابن فاطمة إن كنت جاهله**

**بجدّه انبياء اللّه قد خُتِموُا**

**منْ مَعشر حبّهم دينٌ و بُغْضُهم**

**كفرٌو قُربهم مَنْجى و مُعتصَمٌ**

**ان عُدّ اهلُ التّقى كانوا أئمتّهم**

**أو قيل مَن خيرُ اهل الأرض قيل‌همُ‌**

**1- يعنى: اين آن كس است كه سرزمين مكه پا گذاشتن او را مى‌داند و مى‌داند كدام كس است كه بر او پاى نهاد، كعبه او را مى‌شناسد، حرم و خارج حرم او را مى‌شناسند.**

**2- اين پسر بهترين بندگان خداست، اين متقى و پاك شده و پاك و در اين صفتها نمونه است .**

**3- اين همان است كه احمد مختار، رسول گرامى خدا، پدر او است، خدايم به او صلوات فرستد تا وقتى كه كائنات در گردشند.**

**4- اگر حجرالاسود مى‌دانست كيست كه آمده او را مى‌بوسد،هر آينه به زمين مى‌افتاد و جاى پاى او را مى‌بوسيد.**

**5- اين على بن الحسين است، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پدر اوست كه امتها با نور هدايت او هدايت مى‌يابند.**

**6- اين پسر سيده زنان فاطمه زهراست و اين پسر وصى رسول (صلی الله علیه و آله و سلم)، على بن ابيطالب است كه شمشيرش بلا و نقمت دشمنان بود.**

**7- وقتى كه قريش او را مى‌بيند، گوينده‌شان مى‌گويد: مكرمتها و فضائل او بالاترين مكارم است.!**

**8- نزديك است كه ركن حطيم وقت استلام او را گرفته و نگاه دارد چون مى‌داند كدام دست است كه او را استلام مى‌كند.**

**9- تو كه مى‌گويى: او كيست، ضررى به او ندارد، زيرا او را عرب و عجم مى‌شناسند.**

**10- كلمه «لا» به زبان او نيامده مگر در شهادت به وحدانيت خدا كه گويد: «لااله الاالله» و اگر شهادت به واحدنيت نبود، ديگر «لايى» به زبانش نمى‌آمد و همه «نعم» و آرى مى‌بود، (و حاجت كسى را رد نمى‌كرد).**

**11- اگر او را نمى‌شناسى بدان كه او فرزند فاطمه زهراست و جدش خاتم پيامبران است .**

**12- اين از خانواده‌اى است كه دوستى آنها دين و دشمنيشان كفر است، تقرب به آنها نجات دهنده و پناهگاه است .**

**13- اگر اهل تقوى را به حساب آوريم، آنها پيشوايان اهل تقوى هستند و اگر سؤال شود: بهترين مردم روى زمين كدام است؟ گويند: آنها.**

**هشام بن عبدالله از شنيدن اين تعريف آتش گرفت و حقوق فرزدق را قطع كرد و گفت: چرا ما را مانند او نستودى؟!! فرزدق گفت: جدى مانند جد او، پدرى مانند پدر او، مادرى مانند مادر او داشته باش تا تو را نيز مانند او بستايم.**

**آرى اشعار او در مدح امام سجاد صلوات الله عليه براى هشام از هر ضربتى كارى‌تر و از هر سلاحى برنده‌تر بود.**

**هشام دستور داد فرزدق را در محلى به نام عسفان ميان مكه و مدينه زندانى كنند، اين خبر به امام (علیه السلام) رسيد،دوازده هرزار درهم براى او فرستاد و فرمود: ما را معذور دار يا ابافراس! اگر در اختيار داشتم بيشتر از اين صله مى‌كرد.**

**فرزدق پولها را برگردانيد و گفت : يابن رسول الله! به خدا قسم اشعار را براى آن گفته‌ام كه بنى اميه را براى خدا و رسولش دشمن مى‌دارم، اين نيت پاك را به پول نمى‌دهم، امام پولها را برگردانيد و سفارش كرد كه به حق من پولها را قبول كن، خدا مكان تو را ديد و از نيت تو آگاه است، فرزدق پولها را قبول كرد. او در حبس هشام بن عبدالملك را با اين اشعار هجو مى‌كرد:**

**ايحبسنى بين المدينة و التى**

**اليها قلوب الناس يهوى منيبها**

**يقلّب رأساً لم يكن راس سيّد**

**و عينًا له حولاء بادَ عيوبُها**

**اين هجو را به هشام خبر دادند، او فرزدق را آزاد كرد و بنقل ديگرى او را به زندان بصره انتقال داد.**

**از اشعار فرزدق در اين جا براى اختصار فقط يازده بيت نقل گرديد ولى در مناقب: ج 4 ص 169 - 171 چهل و يك بيت نقل كرده است. مجلسى رضوان الله عليه نيز در بحار: ج 46 ص 125 - 127 همه چهل و يك بيت را از مناقب آورده است، مناقب آن را از حلية الاولياء و اغانى ابوالفرج و غير آن نقل مى‌كند. سبط ابن جوزى در تذكره: باب دوازدهم ص 296 - 297 بيست و پنج بيت، ابن صباغ در فصول المهمه: ص 219 - 220 بيست و شش بيت، شيخ مفيد در اختصاص: ص 191 - 193 بيست و نه بيت، ابن‌حجر در صواعق محرقه خود: ص 198 هشت بيت و سيد مؤمن شبلنجى در نورالابصار: ص 141 بيست و هشت بيت از آن را نقل كرده است .**

**استجابت دعا**

**14- مختاربن ابى عبيده ثقفى در كوفه خروج كرده و حكومت تشكيل داده، قاتلان كربلا را هر كجا كه به دست مى‌آورد مى‌كشت، منهال بن عمرو مى‌گويد: من در آن روزگار به مكه مشرف شده و به خدمت امام سجاد (علیه السلام) رسيدم ، امام بدون مقدمه از من پرسيد: حرملة بن كاهل اسدى چه شده ؟15 گفتم: يابن رسول الله من او را در كوفه زنده ديدم .**

**امام (علیه السلام) دست به آسمان برداشت كه: «اللهم اذقه حرّالحديد اللهم اذقه حرّالنّار» خدايا! حرارت آهن را به او بچشان،**

**خدايا! حرارت آتش را به او بچشان، اين عجيب نيست كه امام صلوات الله عليه از قاتل برادر شيرخوارش كه در آغوش ابا عبدالله حلقش را با تير شكافتند مى‌پرسد، كه آيا زنده است و يا به آتش خشم خدا سوخته است؟ چون امام مى‌دانست كه آن ملعون پست چه آتشى بر دل اهل بيت اطهار زد.**

**منهال گويد: من به كوفه برگشتم، مختار خروج كرده و كارش بالا گرفته بود، من با او از قديم آشنا بودم، براى سلام كردن به خانه او رفتم، او مركب خود را خواست و سوار شد، من هم با او آمدم، تا به كناسه كوفه رسيد. و ايستاد، گويى منتظر چيزى بود، معلوم شد كه فرستاده حرملة بن كاهل را بگيرند، حرمله را آوردند، مختار گفت: حمد خدا را كه تو را به چنگ آوردم، آنگاه گفت: سلاخ حاضر كنيد، چون سلاخ آمد گفت: دو دست حرمله را قطع كن، فى الفور دو دست او را قطع كرد، گفت: دو پايش را نيز قطع كن، پاهايش را نيز بريد، مختار فرياد كشيد: آتش بياوريد، آتش بياوريد، مقدارى هيزم حاضر كردن، حرمله را در ميان هيزم گذاشته و آتش زدند تا شعله‌هاى آتش او را مبدل به خاكستر كرد.**

**من از ديدن اين منظره به ياد دعاى امام سجاد افتاد و با تعجب تمام گفتم:**

**سبحان الله سبحان الله، مختار گفت: چرا سبحان الله گفتى؟! گفتم: محضر على بن الحسين (علیه السلام) بودم، از حرمله پرسيد، گفتم: او را در كوفه زنده ديدم، دست به آسمان برداشت كه «اللهم اذقه حرالحديد اللهم اذقه حرالنار»**

**مختار گفت: اللّه اللّه آيا اين كلام را از على بن الحسين شنيدى؟ گفتم: قسم به خدا، قسم به خدا اين را از على بن الحسين (علیه السلام) شنيدم، مختار از اسب پياده شد و در همانجا دو ركعت نماز خواند، آنگاه سر به سجده نهاد و سجده را طول داد سپس از سجده برخاست و از آنجا رفت .**

**من با او مى‌رفتم تا به خانه من رسيديم گفتم: مرا با آمدن به خانه‌ام و خوردن غذايم مفتخر كن.**

**گفت: عجب!! منهال تو به من خبر مى‌دهى كه خداوند سه تا دعاى على بن الحسين (علیه السلام) را بدست من اجابت كرد، آنگاه مى‌خواهى من در خانه تو غذا بخورم، نه امروز بشكرانه اين امر براى خدا روزه خواهم گرفت .16**

**علامه مجلسى رضوان الله عليه فرمود: شايد دعاى سوم هم كشتن حرمله باشد، چون بريدن دست و پا و انداختن در آتش قتل را نيز دربر گرفته است .**

**پی نوشت‌ :**

**1- ارشاد مفيد: ص 239.**

**2- ارشاد مفيد: ص 238.**

**3- سير الائمه: ج 3 ص 201 و 209 تأليف سيد محسن امين عاملى.**

**4- سير الائمه: ج 3 ص 201 و 209 تأليف سيد محسن امين عاملى.**

**5- سيرالائمه: ج 3 ص 199.**

**6- فروع كافى: ج 7 ص 435 كتاب الايمان.**

**7- سيرالائمه: ج 3 ص 195.**

**8- سيرالائمه: ج 3 ص 201.**

**9- بحار: ج 49 ص 40، مناقب، ج 4 ص 142.**

**10- بحار: ج 75 ص 146 از امالى صدوق.**

**11- بحار: ج 46 ص 82.**

**12- بحار: ج 2 ص 12 و 13 مجلسى رحمة اللّه عليه بقيه خبر را به فصل معجزات حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) احاله كرده است .**

**13- مناقب: ج 4 ص 159، بحار: ج 46 ص 7 و 132.**

**14- حرمله همان است كه طفل ابا عبدالله (علیه السلام) را با تير در آغوشش شهيد كرد.**

**15- بحار ج 46 ص 53 نقل از كشف الغمه.**

**منبع:خاندان وحى**